

نقش مبدئیت نفس در صدور فعل اخلاقی از منظر علامه طباطبائی و شاگردان ایشان

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۲۲

تاریخ تأیید: ۹۹/۱۱/۲۵

مصطفی مختاری*

چکیده

از منظر هستی‌شناسی ارتباط میان فعل و فاعل از سنخ ربط وجودی است و این سنخ از ربط تنها در مدار علت و معلول تحقق می‌یابد. نفس به عنوان مبدأ تمام افعال صادره از انسان و از جمله فعل اخلاقی به عنوان یکی از مبادی اخلاق مطرح است. از این رو بررسی و شناخت مؤلفه‌ها و استعداد‌های نفس و تأثیر آن در کیفیت صدور فعل اخلاقی به عنوان رویکردی خاصی برای ورود به حوزه اخلاق بشمار می‌رود. در این رویکرد اخلاقی، تمامی مفاهیم اخلاقی در مفهوم «اعتدال» خلاصه می‌گردد و بدین معنا است که راه رسیدن به تربیت اخلاقی و رهایی از رذایل، اعتدال بخشی به قوای درونی است و این مهم میسر نمی‌گردد مگر زمانی که عقل بر قوا حکومت کند. «اخلاق عقلانی» اخلاقی است که معیار ارزش‌گذاری در افعال را سنجش عقلانی بر شمرده و ملاک رسیدن به کمال و سعادت انسان را تواضع داشتن و برتری دادن عقل معرفی می‌کند.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
www.iranicaonline.com

مقدمه

در جهان بینی الهی هر امر ممکن برای وجود یافتن نیازمند علتی است که مرجح وجود او باشد. همه‌ی موجودات ممکن از دو علت فاعلی و غایی برخوردارند که در این میان موجودات مادی به اقتضای وجود مادی که دارند از علت مادی و صوری نیز بهره‌مندند. نقش علت فاعلی که از آن به مبدأ فاعلی نیز تعبیر می‌شود، از آن جهت که هستی بخش معلول است از علل دیگر پررنگ‌تر است. لذا بررسی تحلیلی فاعلیت انسان نسبت به اموری که مستقیماً از او صادر می‌شوند و جنبه ارزشی و اخلاقی دارند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در نگاه عمیق و هستی‌شناسانه، ارتباط میان انسان با فعلش ارتباطی از نوع ارتباط علت و معلول است. فعل اخلاقی به عنوان امر ممکن الوجودی است که نیازمند مبدأ فاعلی است. از آنجا که فاعلیت انسان تامه نبوده، بلکه در طول اراده و فاعلیت خداوند متعال است، بررسی نوع مبدهت انسان نسبت به افعال اخلاقی صادره از او به جنبه‌ها و ویژگی‌هایی در نهان او معطوف می‌گردد که درونی و داخلی خود انسان است. به عبارت دیگر در این جنبه به ربط و وابستگی میان انسان شناسی و اخلاق پرداخته می‌شود، زیرا موضوع اخلاق همان ملکات نفسانی انسان، اصلاح و تهذیب آنهاست و ملکات و افعال اختیاری هر دو از پدیده‌های نفسانی هستند و کیفیت شکل گرفتن آنها در یک فرایند و رابطه‌ی واقعی انجام می‌گیرد که طبعاً یک بحث واقعی و یک کاوش و تلاش علمی حقیقی را طلب خواهد کرد. حال پرسش اصلی این خواهد بود که صرف نظر از ارزش گذاری که در محدوده علم اخلاق انجام می‌شود، واقعیت‌های نفسانی و حالاتی که در واقع بر تکون نفسانیات می‌گذرد، چه نقشی در کیفیت شکل‌گیری ملکات اخلاقی در روح انسانی و پدیدار شدن افعال اخلاقی از نفس را بدنبال خواهد

داشت. به عبارت دیگر نقش مبدئیت نفس و قوای آن در صدور فعل اخلاقی چیست؟ از آنجایی که در مباحث فلسفی، اخلاقی و تفسیری علامه طباطبائی و برخی از شاگردان ایشان دلالت‌ها و گاه تصریحاتی از مسأله مذکور به میان آمده است، مبنای این تحقیق نیز با تأکید بر آثار این اندیشمندان خواهد بود.

۱. رویکردی انسان‌شناسانه به اخلاق

بحث از انسان و ارتباط او با فعل اخلاقی است. در این رویکرد به ویژگی‌های وجودی انسان از جمله نفس، قوا و استعدادهای آن و نیز فطریات^۱ خاص انسان و رابطه آنها با اخلاق و صدور فعل اخلاقی پرداخته می‌شود. برای تبیین بهتر رابطه‌ی مذکور، نگاهی مدقانه به تعریف اخلاق لازم است.

۱-۱- بازخوانی تعریف و موضوع علم اخلاق

اخلاق از واژه «خُلُق» به معنای سرشت و سَجِیّه و سیرت است؛^۲ در کتب لغت به این مطلب اشاره شده است که «خَلَق» و «خُلُق» از یک ریشه‌اند، ولی یکی به صورت انسانی اشاره دارد و دیگری به سیرت. یعنی همانطور که زیبایی و زشتی ظاهری مورد توجه می‌باشد، زیبایی و زشتی باطنی نیز مورد توجه قرار گرفته است.^۳ ولی در اصطلاح دارای تعاریف مختلفی است؛^۴ رایج‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین اندیشمندان و فیلسوفان اخلاق اسلامی تعریفی است که از دیرباز مطرح بوده و آن عبارت است از: «صفات و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی

۱. رابطه‌ی فطرت با اخلاق با عنوان «اخلاق فطری» خود بحثی جداگانه دارد.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۸۶.

۳. محمد علی شمالی، علم اخلاق و فلسفه اخلاق؛ تأملی درباره‌ی حوزه‌های مختلف مطالعات اخلاقی، معرفت

اخلاقی، شماره سوم، تابستان ۸۹، سال اول، ص ۲۲.

۴. برای مطالعه بیشتر، رک فلسفه اخلاق، محمد تقی مصباح، ص ۲۰.

متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان می‌شود.^۱ در این تعریف میان صفات و ملکات نفسانی با صدور فعل اخلاقی رابطه تنگاتنگ دیده شده است. به عبارت دیگر ملکات و خلقیات نفسانی هر طور که ساخته شود، فعل را هم مناسب با خود می‌سازند. ملکات اخلاقی خود دارای دو قسم است: الف) طبیعی یا غیر اکتسابی؛ ب) مبتنی بر عادت و ممارست یا اکتسابی.^۲

روشن است که تفکیک میان ملکات اکتسابی و غیر اکتسابی در کیفیت حصول آنها است و پذیرش ملکات طبیعی به معنای غیر قابل زوال بودن آنها نیست؛ زیرا در تداوم و بقاء هر دو قسم به نوعی از اختیار احتیاج است و انسان می‌تواند با اختیار خویش حتی ملکات مزاجی را زائل ساخته یا تغییر دهد.^۳

این تصویر از اخلاق بیانگر چند ویژگی است:

۱. نقش محوری نفس و صفات آن در حقیقت اخلاق؛ همانطور که بیان شد، ریشه اخلاق در نفس و ملکات نفسانی است و به تعبیر علامه اخلاق همان ملکات راسخه در روح و در حقیقت وصفی از اوصاف روح است.^۴

۲. افعالی که ناشی از صفات ناپایدار نفسانی است از دایره اخلاق خارج‌اند؛ مانند بخشش انسانی که صفت پایدار در او بخل است.

۳. تعریف مذکور دربردارنده فضایل و رذایل اخلاقی است؛ به عبارت دیگر این تعریف صفات پسندیده و به اصطلاح «فضایل» و هم صفات ناپسند و به اصطلاح «رذایل» را در بر می‌گیرد. بنابراین می‌توان از دوگونه اخلاق سخن گفت: «اخلاق

۱. مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، صص ۱۹-۲۰.

۲. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۱۱۰، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

۳. محمد علی شمالی، ص ۲۲.

۴. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۶۷.

فضیلت» و «اخلاق رذیلت». ملا مهدی نراقی نیز در مقدمه معراج السعاده اخلاق را متکفل بیان رذائل و معالجه آنها بر می‌شمرد و نفس را مانند بدن می‌داند از این جهت که همان طور که بدن دارای رنج‌ها و لذت‌ها، امراض و صحت‌ها است، نفس نیز می‌تواند برخوردار از رذائل اخلاقی شود که برای معالجه آن و رسیدن به سعادت خود باید برای اصلاح آنها قدم بردارد و علم اخلاق را متکفل این امر می‌داند.^۱

علامه طباطبائی «اخلاق» را فنی می‌داند که پیرامون «ملکات نفس انسان» بحث می‌کند، ملکاتی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی است؛ و غرض از اخلاق را تفکیک ملکات فاضله نفس از رذائل آن و مشخص نمودن ملکاتی که مایه کمال انسان شده و ملکاتی که سبب نقص اوست معرفی می‌کند تا آدمی بعد از شناسایی آنها خود را به فضائل بیاراید، و از رذائل دور کند و در نتیجه اعمال نیکی که مقتضای فضائل است، انجام دهد تا هم در اجتماع ستایش عموم را به خود جلب نماید و هم سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند.^۲

بنابر تعریف یاد شده، موضوع علم اخلاق همانا نفس، قوا و ملکات نفسانی خواهد بود.^۳ با توجه به اینکه اخلاق جزء حکمت عملی است و از بایدها و نبایدهای ارزشی بحث می‌کند، قهراً آنچه مورد تأکید در علم اخلاق است، ملکاتی است که منشأ صدور فعل اخلاقی و ارزشی می‌شوند؛ هر چند می‌توان آن را شامل تمام فعالیت‌های انسان که متصّف به خوب و بد می‌شود و می‌تواند برای نفس انسان

۱. محمد مهدی نراقی، معراج السعاده، ۲ جلد، چاپ اول، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۳.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۵۸.

۳. محمد حسین طباطبائی، مجموعه رسائل، ۲ جلد، چاپ اول، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷، ص ۱۹.

کمالی را فراهم آورد یا موجب رذیلت و نقصی در نفس شود دانست. بنابراین می‌توان موضوع اخلاق را ملکات و حالات نفسانی و افعالی که رنگ ارزشی دارند، دانست.^۱

۱-۲- رابطه نفس با اخلاق و فعل اخلاقی

رابطه میان نفس و اخلاق ناگسستنی است تا جایی که علامه طباطبائی اخلاق را همان ملکات راسخه نفسانی و وصف روح انسان برشمرده که علت صدور فعل اخلاقی بدون تأمل و فکر از فاعل می‌شود.^۲ اخلاق یا خلق و خودجادی از نفس نیست، بلکه کیفی از کیفیات نفسانی است که همان مبدأ صدور چیزی است که از آن تعبیر به فعل یا عمل اخلاقی می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر فعل اخلاقی معلولی است که مبدأ آن را باید در نفس جست‌وجو کرد و رابطه‌ی میان این دو را از نوع ارتباط میان معلول و علت تحلیل نمود. با توجه به آنچه پیش‌تر در بیان عمومیت داشتن موضوع علم اخلاق گفته شد، پرداختن به افعال اختیاری و نیز صفات و ملکات اکتسابی هر دو لازم است؛ چراکه انسان اخلاقی انسانی است که هم از رذائل و شرور نفسانی مبرا بوده و به فضائل متصف است و هم در مقام عمل از کارهای زشت و ناپسند اجتناب کرده و کارهای شایسته انجام دهد. البته روشن است اهمیت صفات و ملکات اخلاقی از یک سو به دلیل دیرپایی و ماندگاری و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مستقیم بر شخصیت بگونه‌ی که در واقع بخشی از حقیقت آدمی را تشکیل می‌دهند اهمیت بیشتری دارد.^۳ این اهمیت آنجایی به ضرورت تبدیل می‌گردد که دانسته شود «کیف نفس بودن اخلاق، بدین معنا نیست که انسان هویتی قطع نظر از آن ملکات دارد و ملکات عارض بر هویت او می‌شوند، بلکه این ملکات سازنده هویت انسان حتی ماهیت انسان می‌شوند. اینها همان فعلیت جوهری وجود او هستند؛ یعنی انسان با

۱. محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ۳ جلد، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام خمینی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۳۶۷ و نیز نهاية الحکمة، ص ۱۲۳.

۳. محمد علی شمالی، ص ۱۸.

خلق و خواهایی که پیدا می‌کند حتی «چه بودنش» تغییر می‌کند. از این رو به تعبیر دقیقتر «اخلاق» تنها علم «چگونه بودن» نخواهد بود، بلکه علم «چه بودن» هم هست. انسان با خلق و خوی خود واقعیتش ساخته می‌شود و ماهیتش تغییر می‌کند و صورتش صورت دیگری می‌شود.^۱ از منظر قرآن کریم نیز، چون شخصیت واقعی و من حقیقی انسان همان نفس اوست که با هر عمل اختیاری، از قوه بسوی فعلیت گام بر می‌دارد و اثر و خاصیتی متناسب با اراده و هدف و مقصود خود را کسب می‌کند، این آثار و ملکات جزء شخصیت انسان گشته و او را به سوی عالمی متناسب خود از عوالم وجود سوق می‌دهد.^۲ در سوره ملک (۶۷) آیه ۲: «الذی خلق الموت و الحیوة لیلوکم ایکم احسن عملاً» با ظرافت خاصی به ملکات و کشش‌های نفسانی که منجر به عمل می‌شوند و تأثیر مستقیم در سرنوشت انسان و ساختن حقیقت واقعی او دارند اشاره می‌کند. به بیان استاد مطهری در این آیه سخن از «صواب‌ترین عمل» است و نه «بیشترین عمل»؛ زیرا عمده این است که بدانیم آنگاه که تحت تأثیر انگیزه‌هایی روحی، عملی انجام می‌دهیم گذشته از پیکر عمل که یک سلسله حرکات و سکانات است و دارای اثرها و ارزش‌های خاص است، از نظر معنوی واقعاً و حقیقتاً به سویی می‌رویم و طیّی طریقی می‌کنیم.^۳ در این صورت است که زندگی انسان بعد بی نهایت پیدا می‌کند و در نتیجه هرگز پیامد کارهای خود را منحصر در محدوده‌ی تنگ زندگی مادی نمی‌پندارد و تأثیر آنها را در سعادت و شقاوت ابدی مورد توجه قرار می‌دهد.^۴

در روایات متعددی^۵ نیز به این مطلب اشاره شده است که هر کسی مجموعه‌ی کردار و نیت خود است و جمیع اعمال و نیاتش بذرهائی است که در خود می‌افشانند

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ۲۷ جلد، چاپ سوم، قم، صدرا، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۷۱۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. محمد تقی مصباح یزدی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام خمینی ره، ۱۳۹۲، ص ۳۳۲.

۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۸ جلد، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۴۱.

و خود در نهایت امر همان بذرها می‌شود، و اخلاق وی ملکات ذاتش و صفات لازمش می‌گردند و همیشه با آنها محشور است، و آنها او می‌شوند و او آنها.^۱

از منظر فلسفی نیز بر مبنای «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» دانستن نفس، اخلاق در پیدایش، پرورش و ساخت حقیقت انسان از یک سو و جهت دادن به عمل وی از سوی دیگر نقش تعیین کننده دارد. بدین معنا که عملی را که انسان انجام می‌دهد در آغاز در نفس به صورت «حال» ظهور می‌یابد ولی در صورت تکرار و عادت بر عمل به صورت «ملکه» درآمده و سپس به حالت «صورت جوهری» ظهور می‌کند؛ و چون به صورت «جوهر» در می‌آید نفس برای آن به منزله‌ی «ماده» و این صورت برای آن به منزله «صورت» می‌شود و در نهایت یک واقعیت را تشکیل می‌دهد.^۲ از همین روست که در برخی از آیات قرآن انسان را حقیقتاً بهیمة یا فرشته یا شیطان معرفی می‌کند؛ بنابراین تأثیر اخلاق و اوصاف اخلاقی در متن ذات انسان و چگونگی آن سهیم است.^۳ البته باید دانست آنچه موجب برانگیختن نفس به سوی افعال و از جمله فعل اخلاقی شده تا در صدد کسب آن برآید، وجود قوایی است که در نفس وجود دارد. وجود انسان مرکب است از قوایی که او را به فضایل و اطاعت یا رذائل و معصیت دعوت می‌کند.^۴ دلیل این مطلب آن است که افعال انسان هم به خود انسان اسناد داده می‌شود و هم به آن قوه‌ای که مبدأ صدور فعل است؛ اسناد فعل دیدن یا شنیدن هم به انسان و هم به قوه باصره و سامعه حقیقی است؛ هر چند فاعلیت آنها در طول فاعلیت نفس است.^۵

۱. حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، چاپ دوم، تهران، رجا، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸.

۲. مبادی اخلاق در قرآن، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۲۴.

۵. توحید در قرآن، ص ۴۴۹.

۱-۳- قوای نفس و اخلاق

انسان موجودی ذو مراتب است؛ خصوصیت انسان این است که «یک مَلَك حیوانی نباتی جمادی است»، ولی نه به این معنا که هم مَلَك است هم حیوان و هم نبات، بلکه یک چیز بیشتر نیست ولی این یک چیز یک وجود صاحب مراتب است.^۱ نفس در عین اینکه یک شخص واحد است، دارای مراتبی است که بعضی از آنها تقدم بر بعضی دیگر دارند به نوعی که این تقدم را علیت هم می‌نامند؛ بدین معنا که یک مرتبه، قائم به مرتبه دیگر است. این پدیده‌ی خاصی در باب نفس است که در عین اینکه میان مراتب نفس نوعی علیت و معلولیت وجود دارد، مجموعاً شخص واحدی است.^۲ هر کدام از آن مراتب از طبیعت خاصی برخوردار بوده و غایت خاصی را دنبال می‌کند و دائماً همراه با میل و شوقی متناسب با خود بوده و در انسان انگیزه‌ای متناسب با آن ایجاد می‌کند. از همین روست که نفس را بر دو نوع طبیعی و حیوانی، و نفس قدسی و الهی تقسیم نموده‌اند. نفس طبیعی و حیوانی منشأ انگیزش و شوق به سوی مادیات و امور پست و رذائل اخلاقی است و نفس قدسی منشأ انگیزش و شوق به سوی امور متعالی و کسب فضایل اخلاقی است. این بدان معنا است که من واحد انسان دارای تمایلات، گرایش‌ها و نیازهای مختلفی است که به جهت ترکیب او از جسم و روح، برخی از آن تمایلات و نیازها مربوط به جسم و برخی مربوط به روح او می‌گردد.^۳ قوای نفس به منزله‌ی ابزاری است که هر یک وظایفی را بر عهده داشته و به نوبه خود فاعلیتی تحت تدبیر نفس دارند. وجود این قوا برای ورود به عرصه اخلاق

۱. مطهری، ج ۲۲، ص ۶۷۵.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۵۱۷.

۳. محمد تقی مصباح یزدی، به سوی او، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۹، ص ۳۵.

ضروری است بدان جهت که اگر انسان غرائز، امیال و اهواء نمی‌داشت اخلاق و باید و نباید هم مورد پیدا نمی‌کرد.^۱

۱-۳-۱- تقسیم اخلاق به تناسب قوای سه گانه

فلاسفه‌ی اخلاق به پیروی از ارسطو، اخلاق را به ملکات راسخه در نفس که در اثر تکرار عمل حاصل می‌شود تفسیر کرده‌اند و از آنجا که منشأ اعمال و رفتار در انسان قوای نفسانی اوست، هماهنگ با تنوع و تعدد قوا، اخلاق را به اقسام متنوعی تقسیم نموده‌اند و به ترتیب اولویت این قوا، به بررسی اعمال و رفتار انسان پرداخته‌اند. آنان قوایی را که در پیدایش افعال و به دنبال آنها ملکات انسان مؤثر هستند را سه دسته می‌دانند: ۱- قوه‌ی عقلیه؛ ۲- قوه‌ی شهویه؛ ۳- قوه‌ی غضبیه؛^۲ هر یک از این قوا رفتارها و کردارهای ویژه‌ی خود را می‌طلبند.

تقسیم اخلاق به تناسب قوای سه‌گانه عبارت است از تقسیم اخلاق متناسب با مبادی افعال نفس است. غالب علمای اخلاق اسلامی از جمله علامه طباطبائی این تقسیم بندی قوا را پذیرفته و اخلاق را بر این اساس تقسیم و تحلیل نموده‌اند. استاد مصباح مبادی فعل نفس را فراتر از قوای سه‌گانه دانسته و تقسیم عام‌تری برای مبادی فعل نفس ارائه داده است. در تقسیم عام مبدأ فعل گاهی غریزی است؛ یعنی فعل و انفعال بدنی مستقیماً منشأ انگیزش آن می‌شود؛ مانند: خوردن یا روابط جنسی که منشأشان میل به خوردن و میل جنسی است؛ ۲- گاهی تأثرات روحی مانند ترس، اضطراب و وسواس منشأ افعال هستند که در روانشناسی با عنوان انفعالات نام برده می‌شوند؛ ۳- گاهی تمایلات عالی انسانی و به اصطلاح تمایلات فطری نظیر کمال طلبی، حقیقت جویی، میل به فضایل اخلاقی و پرستش منشأ عمل می‌باشند که مبدأ

۱. محمدحسین طباطبائی، یادنامه علامه طباطبائی، چاپ اول، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۶۸.

۲. محمد تقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، صص ۲۱۳-۲۱۴.

و غایت مادی ندارند؛ ۴- در مواردی نیز رفتارهای انسان منشأ احساسی و عاطفی دارند که گاهی این عواطف مثبت اند مانند انس و محبت و گاهی منفی اند مانند حسد و کینه و نفرت.^۱

برای انسان معنای انسانیت تمام و محقق نمی‌گردد، مگر زمانی که قوای سه‌گانه مذکور را طوری تعدیل کند که هر يك از آنها در حد وسط قرار گیرد، و به اصطلاح عدالت در آنها برقرار باشد. عدالت در قوا همان چیزی است که در اخلاق به فضیلت شناخته می‌شود و «اخلاق فاضله»، منظور ملکاتی مانند حکمت، شجاعت، عفت و امثال آنهاست که واژه «عدالت» همه آنها را در خود می‌گنجاند.^۲

۱-۳-۲- اقسام قوای نفس

در علم النفس فلسفی برای انسان قوای متعدد ادراکی، تحریکی، حواس ظاهر و باطن و نیروی تعدیل کننده قوا به اثبات رسیده است. تمامی قوای نفس برای حکمت و هدفی آفریده شده‌اند و هر کدام سهم بسزایی برای رساندن انسان به کمال مطلوبش دارند؛ ولی آن دسته از قوایی که مربوط به اخلاق بوده و اخلاق انسان را منتهی به آن دانسته‌اند، سه قوه اصلی شهویه، غضبیه و عاقله است که به عنوان قوای اصلی نفس^۳ و منشأ همه‌ی خلق‌های انسان شمرده شده است که سبب برانگیختن نفس به سوی فعل می‌گردد. در این رابطه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌گوید:

«أن الأخلاق الإنسانية تنتهي إلى قوى عامة ثلاثة في هي الباعثة للنفس على اتخاذ العلوم العملية التي تستند و تنتهي إليها أفعال النوع و تهيتها و تعيبتها عنده، و هي القوى الثلاث: الشهوية و الغضبية و النطقية الفكرية».^۴

۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۳۸.

۳. مطهری، ج ۲۱، ص: ۱۸۵.

۴. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ج ۱؛ ص ۳۷۱.

وظیفه‌ی قوه‌ی شهوانی جلب منافع است و انسان را وادار می‌کند که منافع خودش را طلب کند. قوه‌ی غضبیه نیرویی است که به‌طور خودکار انسان را وادار می‌کند چیزهایی را که برای خودش بد و مضر تشخیص می‌دهد را دفع کند. قوه‌ی عقل به عنوان مهمترین قوه در انسان و وجه تمایز او با حیوان بوده و وظیفه‌ی حسابگری دارد.^۱ در میان اندیشمندان اخلاق برخی اخلاق را تنها مربوط به حوزه گرایش‌ها و صفات غیر عاقله دانسته‌اند و در نتیجه موضوع علم اخلاق را صفاتی چون عفت، حیاء، غیرت، سخاوت، کذب، طمع، حرص و بخل در جانب شهوت، و اوصافی مانند خشم، کینه، تکبر، شجاعت، صبر، عفو و تواضع در جانب غضب قرار داده‌اند؛ در حالیکه اخلاق اوصاف بینشی را هم در بر می‌گیرد و درباره جهل، علم، یقین، شک، وسواس، سوء ظن، غلو، ریا، کفران، مکر، حيله و نفاق نیز گفت‌وگو می‌کند. بنابراین علم اخلاق هم شامل بینش‌ها و شناخت‌ها می‌شود که مبدأ آن قوه‌ی عاقله است و اثرش کشف واقعیت‌ها و روشنگری است و هم تمایلات و گرایش‌ها را در بر می‌گیرد که مبدأ آن قوای شهویه و غضبیه است و اثر آن تحریک کنندگی به سوی فعل است.^۲

هر کدام از قوای یاد شده سعادت‌ی مختص به خود دارد و موظف به انجام اموری می‌باشد که در نهایت فعل نفس را به دنبال خواهد داشت و از آنجا که انسان به نفس خود، قوا و افعال آن علم حضوری دارد و با تجربیاتی که کسب کرده است می‌یابد که سعادت وی غیر از سعادت هر یک از این قوا است و ناگزیر است در هر یک از خواسته‌های خود - که طبعاً از یکی از قوای درونی او سرچشمه می‌گیرد - به محاسبه پردازد و در صورتی که با مصلحت وی توافق نمود به انجام آن اقدام کند،^۳

۱. مطهری، ج ۲۱، ص ۱۸۵.

۲. محمد هدایتی، مقاله علم اخلاق، تعریف، موضوع و هدف، پژوهش‌های اخلاقی، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۲۸.

۳. محمد حسین طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ۲ جلد، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸. همچنین رک معراج السعاده، ج ۱، ص ۳۹ تا ۴۳.

بنابراین یکی از کارهای نفس ایجاد نظم و تعادل در میان قوای خویش است تا در سایه آن هر قوه هم به مطلوب خود برسد و هم افعال انسان از حدّ و مرزهای صحیح و پسندیده خارج نگردد تا مشمول ذمّ دیگران گردد. این بیان ترجمانی از اخلاق است؛ چراکه اخلاق مربوط به خود انسان و چیزی جز نظام دادن به غرایز و طبیعت خود نیست.^۱ افراط یا تفریط در هر قوه عمل انسان را از فضایل اخلاقی دور نگه داشته و آن را در مرتبه رذیلت‌ها قرار می‌دهد.

۱-۳-۳- بررسی قوا در سه حالت افراط، تفریط و اعتدال

هر یک از سه حالت افراط، تفریط و اعتدال در هر قوه مبدأً برای نوع خاصی از اخلاق خواهد شد و برای هر کدام از قوای نفس اخلاقی متناسب آن شکل خواهد گرفت. بنابراین می‌توان اخلاق را به اعتبار آن قوا به خلق‌ها و ملکات مربوط به قوه شهوت، خلق‌ها و ملکات مربوط به قوه غضب، خلق‌ها و ملکات مربوط به قوه عقل تقسیم بندی نمود.

۱. حالت اعتدال: در این حالت هر یک از قوا از جهت کمیّت و کیفیت کنترل شده و در حدّ اعتدال به کار گرفته می‌شوند. معیار در اعتدال قوا تشخیص عقل است. در قوه شهویه چنانچه شهوت در حدّ معقول و کنترل شده خود قرار بگیرد موجب بروز صفت و ملکهای عفت می‌گردد. در قوه غضبیه نیز اگر همان حدّ اعتدال رعایت گردد و به حدّ افراط یا تفریط نرسد، ملکهای شجاعت حاصل خواهد شد. اعتدال در قوه عاقله نیز منجر به بروز صفتی به نام حکمت می‌گردد. برای انسان معنای انسانیت تمام و محقق نمی‌شود، مگر وقتی که بتواند قوای مختلف خود را طوری تعدیل کند که هر یک از آنها در حد وسط قرار گیرد، و در وسط طریقی که برایش تعیین شده عمل کند.^۲

۱. مطهری، ج ۲۱، ص ۱۸۵.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۵۵۹.

۲. حالت افراط: حدّ افراط در هر کدام از قوا بدین معناست که از میزان و حدّی که عقل آن را تعیین کرده گذر نموده و به جانب کثرت و زیاده خواهی بگرایید. مثلاً افراط در قوه شهویه موجب بروز زیاده روی در میل‌های شهوانی گشته و باعث بروز صفت «شَره» می‌گردد. افراط در قوه غضبیه نیز صفت «تهور و بی باکی» را به دنبال دارد. اما افراط در قوه عاقله موجب بروز صفت «جرّزه» می‌شود.

۳. حالت تفریط: حدّ تفریط در هر کدام از قوا بدین معناست که از میزان و حدّی که عقل آن را تعیین کرده گذر نموده و به جانب قلّت سوق یابد. تفریط در قوه شهویه صفت «خمودی» و در قوه غضبیه صفت «جبن و بزدلی» و در قوه عاقله صفت «بلاهت و کودنی» را نتیجه خواهد داد.

ملاصدرا (ره) رئوس فضایل اخلاقی و مبادی اعمال نیکو را سه ملکه «شجاعت، عفت و حکمت» دانسته و تمام آنها را در ملکه «عدالت» خلاصه می‌کند.^۱

در صورتی که قوای نفس در حدّ اعتدال باشند و ملکات عفت و شجاعت و حکمت در نفس جمع گردد، ملکه‌ی چهارمی به نام «عدالت» ظهور خواهد کرد. عدالت خاصیتی است که با وجود آن نفس هر قوه‌ای را در حدّ و محل خود بکار می‌گیرد و از بروز دو صفت ظلم و انظلام که دو جانب افراط و تفریط ملکه‌ی عدالت هستند جلوگیری می‌کند.^۲ عدالت در همه‌ی قوا همان چیزی است که در اخلاق به نام فضائل خوانده می‌شود، و هنگامی که سخن از اخلاق فاضله به میان می‌آید، مقصود چیزی جز همین ملکات نفسانی نیست.^۳ به همین جهت است که در تعریف اخلاق، آن را همان ملکات و کیفیات نفسانی برشمرده و صفتی برای نفس قرار داده

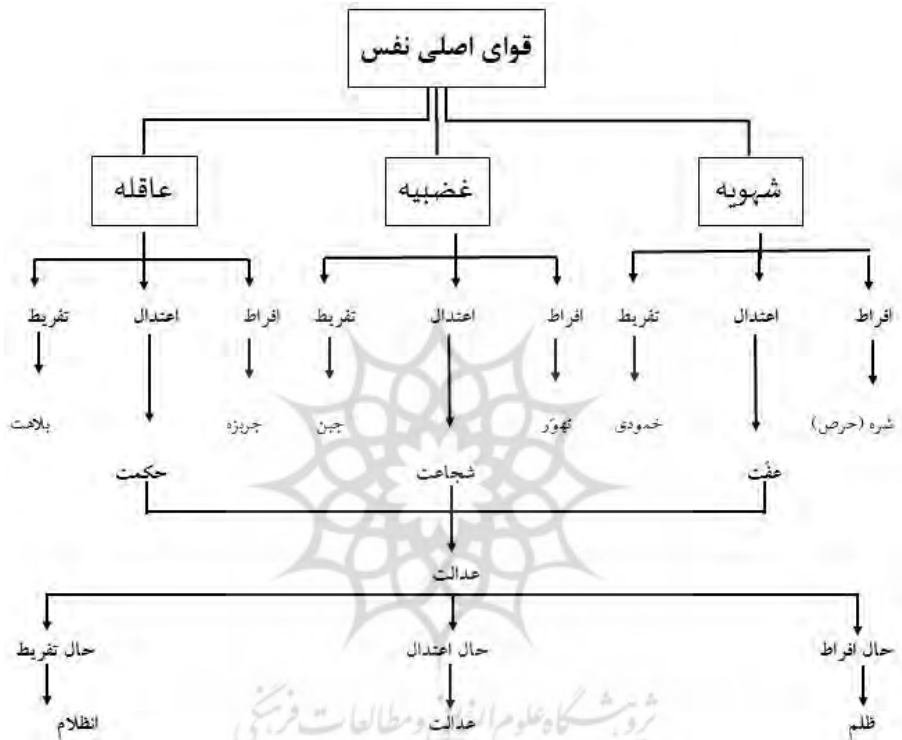
۱. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیه علامه طباطبائی)،

۹ جلد، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳. همان، ص ۵۵۹.

اند. اساس اخلاق در عدالت خلاصه می‌گردد و آن زمانی محقق خواهد شد که حاکم بر قوا عقل باشد و تمام قوا تحت فرمان او عمل نمایند.^۱ علم اخلاق راهی برای شناخت اعتدال قوای نفس و چگونگی استقرار آن در باطن انسان است. از این رو می‌توان اخلاق را به حسب قوای نفس تحلیل کرده و نمودار زیر را ارائه داد.



۱-۳-۴- کیفیت کارکرد قوای نفس (فرایند فاعلیت نفس)

نفس انسان جوهری ذاتا مجرد بوده ولی در مقام فعل نیازمند ماده است.^۲ به طور کلی حکما برای نفس دو وجه برشمرده‌اند؛ وجهی که در آن نفس متأثر و قابل بوده و وجهی که نفس در آن فاعل و مؤثر است. در وجه اول نفس متوجه ما فوق خود یعنی

۱. مطهری، ج ۲۲، ص ۴۸۱.

۲. طباطبائی، بدایه الحکمه، ص ۶۹.

عالم عقول و مجردات است و در پی رسیدن به فیض است تا از آن طریق به صورت عقل بالفعل درآید، از این رو متأثر و قابل است؛ ولی در وجه دوم نفس متوجه تدبیر بدن و زندگی فردی و اجتماعی خویش است و از این طریق در پی نایل شدن به کمال و سعادت عملی در زندگی خویش است که در این جنبه او فاعل و مؤثر و مدبّر است.^۱

در مباحث عقلی به اثبات رسیده است که هر فعلی که از نوع جوهری صادر می‌شود کمال ثانی برای آن نوع بشمار می‌رود. نفس نیز به عنوان یکی از انواع جوهر علت فاعلی کمالات ثانیه خویش است^۲ که پس از طی مراحل موفق به انجام عمل می‌گردد. نفس برای رسیدن به این کمالات مجهز به غرایز و قوایی است که هر یک سعادت مخصوص خود دارند و کار نفس ایجاد تعادل در میان آنها است. از سویی دیگر قوای نفس فاعلیتی خاص خود و تحت تدبیر نفس دارند که در طول یکدیگر مبدأ صدور فعل می‌شوند. هر یک از قوا در ایجاد فعل دارای وظیفه‌ای است که می‌توان آن وظایف را به اعتبار تقسیم بندی آن قوا برشمرد.

قوا و غرایز از نظر کلی به سه دسته‌ی عامله، شوقیه و مدرکه تقسیم می‌شوند. این تقسیم قوا نسبت به تقسیم سابق کلی تر است؛ چرا که این تقسیم اشاره به تمامی قوایی دارد که در فعل انسان به صورت کلی (اعم از اخلاقی یا غیر اخلاقی) دخیل بوده و فعل صادره از انسان مستقیماً از مجرای این قوا می‌گذرد. قوای عامله همان نیروهایی است که در عضلات بدن پخش بوده، مبدأ حرکات در بدن بشمار می‌روند. قوای شوقیه مبادی میل‌ها و تمایلات طبیعی یا اکتسابی است که در وجود انسان هستند، مثل میل به خوردن، پوشیدن و تمایل به نوع دوستی. قوای مدرکه عبارتند از قوایی که وظیفه آنها درك کردن، اطلاع رسانی، تجزیه، تحلیل و ترکیب صور ذهنی یا حفظ و

۱. مطهری، ج ۷، ص ۲۳۱.

۲. طباطبائی، نه‌ایه الحکمه، ص ۱۲۱.

نگهداری آنهاست؛ مثل حواسّ ظاهری (مانند باصره و سامعه) و حواسّ باطنی (مانند قوّه خیال و حافظه) و قوّه عقل و تفکر.^۱ هر کدام از این قوا نسبت به هم از رتبه بندی خاصی برخوردارند؛ بدین معنا که همه‌ی آنها مستقیماً و مشترکاً در فعل نفس اثر ندارند، بلکه رابطه میان آنان طولی و در حقیقت سلسله‌ای از علل را تشکیل می‌دهند. قوّه‌ی عامله تحت تأثیر و نفوذ قوّه‌ی شوقیه و شوقیه تحت تأثیر قوّه مدرکه است. قوّه‌ی مدرکه، قوّه شوقیه را بر می‌انگیزد و میل را تحریک می‌کند، و قوّه‌ی شوقیه قوّه‌ی عامله را بر می‌انگیزد تا منتهی به عمل گردد.^۲ به عبارت دیگر هر فعل اختیاری در انسان سه فاعل دارد که علیّت آنها در طول یکدیگر بوده و در حقیقت یکی فاعل قریب است (قوّه‌ی عامله) و یکی فاعل فاعل است (قوّه‌ی شوقیه) و یکی فاعل فاعل فاعل (قوّه مدرکه).^۳

قوای سه‌گانه گاهی با هماهنگی کامل مبدأ صدور فعل قرار می‌گیرند و گاهی میان آنها هماهنگی کامل وجود ندارد. هماهنگی میان قوا گاهی تا جایی پیش می‌رود که میانشان رابطه انطباق برقرار می‌گردد. مثلاً ممکن است به وسیله‌ی قوای عامله فعلی از انسان صادر شود که مسبوق به شوق و اراده باشد و این شوق و اراده نیز مسبوق به تصویب عقل و فکر بوده باشد. مثل انسانی که واقعا گرسنه است و غذای سالم و مشروع و بلامانعی هم وجود دارد و می‌خواهد از آن استفاده کند. این عمل به وسیله قوّه عامله صادر می‌شود و موافق و هماهنگ با میل و رغبت و طبیعت است و با عقل و ادراک و اراده اخلاقی نیز همراه است. در این گونه موارد هماهنگی کامل بین قوای عامله و شوقیه و مدرکه برقرار است. اما گاهی در کارکرد قوا هماهنگی وجود ندارد؛ مثل زمانی که انسان عملی را از روی اجبار و کراهت انجام دهد، مثلاً بیماری که برای

۱. مطهری، ج ۵، صص ۴۵۳ و ۴۵۴.

۲. مطهری، ج ۵، ص ۴۵۵.

۳. همان، ۴۵۸.

بهبود بیماری خویش مجبور به استعمال داروی تلخ است؛ در اینجا قوه عامله و قوه عاقله فاعلیت دارند ولی قوه شوقیه در کار نیست. همچنین گاهی ممکن است عمل، موافق شوق باشد ولی موافق عقل نباشد. مثلاً انسان به حسب عقل می‌یابد که مصلحت بر این است که از خواب و تفریح بکاهد و به درس و تحصیل بیفزاید ولی طبع او به تفریح متمایل است؛ یعنی مقتضای طبع چیزی است و مقتضای عقل چیز دیگر، پس هماهنگی بین قوا نیست. و گاهی ممکن است یکی از قوا هیچ‌گونه فعالیتی نداشته باشد ولی قوه دیگر فعال باشد. در اینجا علت ناهماهنگی، تناقض و کشمکش بین دو قوه نیست، بلکه علت، سکون و رکود يك قوه و یگانه‌تازی قوه‌ی دیگر است.^۱ عدم وجود هماهنگی میان قوای نفس در مسأله غایت فعل نیز تأثیر مستقیم دارد و همین امر باعث شده تا برخی قائل به امور عبث شوند. در برخی موارد که میان قوای مختلف ناهماهنگی پدید آمده و همه با هم در يك جهت فعالیت نمی‌کنند، از نظر آن قوایی که در فعل معینی دخالت نداشته‌اند، آن فعل عبث است، ولی از نظر آن قوایی که دخالت داشته‌اند، عبث نیست.^۲

۱-۳-۵- لزوم جهت گیری کمالات قوای نازله نفس به سوی کمال نهایی

از آنجا که هر یک از قوای نفس دارای کمال مطلوب و ویژه خود هستند، هر یک مبدأ انگیزش و میل در انسان‌اند تا او را در مسیر عملی قرار دهند که نتیجه‌ی آن نیل به کمال مد نظر است. البته باید توجه داشت که مراد از کمال در اینجا کمال به معنای فلسفی است یعنی شؤن وجودی که بتواند واجد شود و برطرف کننده قوه و نقص از نفس گردد.^۳ هر قوه‌ای چیزی را که ملائم با طبیعت خود ادراک کند و رسیدن به آن را رافع نقص خویش بداند، آن را کمال مطلوب خویش بشمار می‌آورد. در این حالت

۱. همان، ص ۴۵۷.

۲. شیروانی، ترجمه و شرح بدایة الحکمة، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. طباطبائی، مجموعه رسائل، ج ۱، ص ۱۰۱.

کشمکش و تزاخم میان خواست قوا روی می‌دهد و انسان خویش را در میان این کشمکش می‌یابد. قوای نازله انسان را به سوی رذایل و معصیت کشانده و قوای عالیه انسان به سوی فضایل و اطاعت فرا می‌خواند.

در اینکه اصل این گرایشات جزء طبیعت انسان است شکی نیست و نیز ضرورت وجود آنها تا اندازه‌ای لازم و ضروری برای حیات انسان است، ولی آنچه مهم است این است که انسان در این تزاخم‌ها به کمال نهایی و اخلاقی خویش توجه داشته و سعی نماید کمالات قوای نفس را در راستای رسیدن به کمال اخلاقی و سعادت ابدی که همان قرب به حق تعالی است سوق دهد. هر فعل اختیاری از یک توجه خاصی از نفس سرچشمه می‌گیرد و موجب کمالی برای نفس در یک مرتبه و شأن خاصی می‌شود. زمانی این کمالات واقعا کمال حقیقی و اخلاقی نفس می‌شوند که به جوهر نفس در کلیت آن و مراتب مختلفی که دارد مؤثر باشد. به عبارت دیگر زمینه‌ساز رشد و تعالی همه جانبه برای انسان را فراهم کنند. بنابراین توجه اصیل نفس به مرتبه نازله خویش موجب کمال نسبی نفس در همان شأن و مرتبه می‌گردد ولی اگر این کمالات نسبی جنبه اصالت به خود نگیرد بلکه کمک کننده انسان در جهت رسیدن به کمال حقیقی و تکامل جوهری نفس گردد، خود آن کمالات نیز به تبع کمال نهایی مطلوب هم مطلوبیت و ارزش می‌یابند و هم بهره‌ای از کمال حقیقی خواهند داشت.

در این میان، کار قوای مدرکه در این جهت دهی به سایر قوای نفس از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ زیرا فعالیت‌های انسان بر خلاف حیوان تدبیری بوده و امر تدبیر بدست قوای مدرکه است. تفکیک مصلحت و مفسده، خوبی یا بدی، سعادت و شقاوت کار قوه عقل است که مرتبه‌ای از قوای مدرکه است. تصدیق به فایده و کمال بودن فعل گاهی بدیهی است؛ ولی در بیشتر مواقع بدیهی نیست و بر اثر القائات اجتماعی یا آداب و سنن پیشینیان ممکن است کاری مفید و ارزشمند تلقی گردد و کار دیگر ضد ارزش؛ در این صورت نقش عقل در قوه مدرکه به عنوان قوه تعیین کننده

و تمییز دهنده فایده و کمال یک عمل بیشتر ظاهر گشته و به عنوان مهم‌ترین قوه و علت در صدور فعل ارزشی و اخلاقی نقش ایفا می‌کند.

۱-۳-۶- اخلاق و مبدئیت قوای مدرکه

قوای مدرکه خود از مراتبی برخوردارند: مرتبه احساس، خیال و عاقله. در این میان، آن چیزی که از مبادی فعل بوده و قوای شوقیه و اراده را به حرکت درمی‌آورد، قوه خیال و عاقله است. مبدئیت این دو بدین صورت است که قوه خیال تمایلات شوقی و حیوانی و قوه عاقله اراده عقلانی را برمی‌انگیزد. فرق میان شوق و اراده در این است که «شوق»، جزئی و حیوانی است و «اراده» کلی و انسانی است؛ شوق مبدأ فعالیت‌های التذادی و اراده مبدأ فعالیت‌های تدبیری است.^۱ تدبیر قوا و به طبع آن ایجاد تعادل در میان آنها از وظایف قوه عاقله است. اگر عقل در انسان حاکم باشد، دایره فعالیت نفس تا جایی گسترش می‌یابد که فعالیت‌های التذادی‌اش را هم دربر می‌گیرد؛ یعنی برنامه‌ریزی‌های مصلحتی تا آنجا ممکن است به دقت پی‌ریزی شود که لذت‌ها در چارچوب مصلحت‌ها قرار گیرد و هر لذتی در عین اینکه لذت است مصلحت هم باشد و هر فعالیت طبیعی در همان حال که پاسخگویی به دعوت طبیعت است اطاعت فرمان عقل نیز باشد. اگر فعالیت تدبیری فعالیت‌های التذادی را زیر پوشش خود قرار دهد، طبیعت با عقل و میل با اراده انطباق می‌یابند.^۲ نتیجه این فرایند در بعد اخلاق ظهور فضایل اخلاقی در افعال انسان خواهد بود. انسان هر اندازه از ناحیه عقل و اراده تکامل یافته‌تر باشد، فعالیت‌هایش بیشتر تدبیری است تا التذادی، و هر اندازه به افق حیوانیت نزدیک‌تر باشد، فعالیت‌هایش بیشتر التذادی است تا تدبیری، زیرا فعالیت حیوان همه التذادی است. اما فعالیت تدبیری انسان، شرط لازم انسانیت است، زیرا نیمی از انسانیت انسان را عقل و علم و آگاهی و تدبیر او تشکیل می‌دهد، ولی شرط

۱. مطهری، ج ۵، ص ۴۵۶

۲. همان، ج ۲، ص ۵۵.

کافی نیست. فعالیت انسانی آنگاه انسانی است که علاوه بر عقلانی بودن و ارادی بودن، در جهت گرایش‌های عالی انسانیت باشد و لااقل با گرایش‌های عالی در تضاد نباشد.^۱

انسان کارهای تدبیری خویش را با نیروی عقل و اراده انجام می‌دهد، برخلاف کارهای التذادی که به حکم احساس و میل صورت می‌گیرد. نیروی حسابگر عقل، خیر و کمال و یا لذتی نهفته در فعل را می‌سنجد و سپس راه رسیدن به آن را طرح ریزی می‌کند؛ پس از این مرحله نیروی اراده که قوه‌ای وابسته به قوه عقل است و نقش اجراکننده مصوبات عقل را دارد، طرح‌های فکری را به مرحله عمل درمی‌آورد هر چند که گاهی ممکن است فعلی برخلاف همه میل‌ها، جاذبه‌ها و کشش‌های طبیعی باشد.^۲ از دیدگاه فلاسفه اسلامی اخلاق کامل اخلاقی است که براساس نیرومندی عقل و اراده باشد و میل‌های فردی و نوعی و اشتیاق‌ها همه تحت کنترل عقل و اراده درآیند.^۳

۱-۳-۷- نقش محوری عقل به عنوان مبدأ داخلی در فعل اخلاقی

علامه طباطبائی شاخص اصیل زیست انسانی را مرجعیت عقل دانسته و معتقد است کیفیت حیات بشری به حاکمیت عقل در برابر احساس وابسته است. از آنجا که هیچ‌کدام از حالت‌های افراط و تفریط که بیان گردید با مقام والای انسانیت سازگار نیست، انسان‌های کمال طلب با بکارگیری عقل، قوای دیگر را در جهت صحیح هدایت کرده، از آن برای کسب سعادت بهره می‌برند.^۴ اما اگر خود را پیرو طبیعت خویش کند و به جای اینکه طبیعت را مأموم عقل کند و عقل را امام طبیعت قرار دهد، برعکس عمل نماید، قوای طبیعی انسان حاکمیت وجود او را برعهده می‌گیرد و از چنین حاکمی جز خیانت در امانت که همان فطرت پاک الهی است، برنمی‌آید؛ در

۱. همان، ص ۵۵.

۲. همان، ج ۲، صص ۵۴-۵۵.

۳. همان، ج ۲۲، ص ۳۳۱.

۴. دهقان، صص ۱۳۱-۱۳۲.

این صورت حقوق و حدود هستی حقیقی خویش را به رسمیت نمی‌شناسد و از اینجاست که ظلم به خویشتن شکل می‌گیرد.^۱ بر این اساس عمده بی‌اخلاقی‌ها ریشه ریشه در صورت خیالی بودن فکر و اندیشه انسان دارد و علت اینکه به صورت غیر اخلاقی بروز یافته این است که مبدأ فکری درستی نداشته است. در چنین افعالی به جهت نبود تعقل، شوق غیر عقلانی بر شوق عقلانی پیشی بسته و در نتیجه فعل در خارج به صورت غیر اخلاقی محقق شده است.^۲ علامه در مسأله حسن و قبح که یکی از بنیادین‌ترین مسائل فلسفه اخلاق است، حسن و قبح را به قوه مدرکه که در رأس آن عقل قرار دارد گره می‌زند. در این معنا چیزی حسن است که ملائمت با قوای مدرکه و عقل داشته باشد و قبیح چیزی است که عدم ملائمت با عقل داشت باشد.^۳

قوه عاقله به اعتبار کارکرد به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری وظیفه‌اش درک حقایق است. عقل عملی به باید‌ها و نبایدها نظر داشته و برای انسان مشخص می‌کند چه عملی حسن و نیکو، و چه عملی قبیح و زشت است و وظیفه‌ی او دعوت به حق است. این رتبه از عقل مقدمات حکم خود را از احساسات باطنی می‌گیرد، و این احساسات همان قوای شهویه و غضبیه است.^۴ بنابراین انسان دو نیرو دارد که با یکی می‌فهمد و با دیگری عمل می‌کند؛ عقل نظری نیروی اندیشه و فهم بوده و عقل عملی نیروی انگیزه، اراده و نیت است.^۵ محور اندیشه بر عهده عقل نظری است و مدار انگیزه در انسان را عقل عملی تدبیر می‌کند و پیوستگی این دو پدیده

۱. جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، چهارم، قم، اسراء، ۱۳۸۷، صفحه ۳۱۰.

۲. رحیم دهقان پور تقی، محمد رضا سمیکانی، پژوهش‌نامه اخلاق، سال هفتم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۹۳، ص ۱۴۰.

۳. محمد حسین طباطبائی، اصول فلسفه رنالیسم، ۵ جلدی، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۲.

۵. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، اول، قم، اسراء، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۵۲۶.

درونی به این است که اندیشه برنامه‌های اجرایی انگیزه را سامان می‌بخشد، و انگیزه دستور علمی خود را از اندیشه می‌طلبد.^۱

در حوزه اخلاق هر دو نیرو یاد شده فعال‌اند و حالات انسان را می‌سازند، با این تفاوت که هر یک کارایی خاص خود را دارند. حالات انسان به لحاظ سلامت یا بیماری دو نیروی نظری و عملی عقل متفاوت است: ۱- هر دو نیرو سالم؛ ۲- هر دو نیرو بیمار؛ ۳- نیروی علمی سالم و عملی بیمار؛ ۴- نیروی عملی سالم و علمی بیمار.

در صورت نخست عدل و ظلم، خیر و شر، ضرر و نفع، حسن و قبح، حق و باطل، صدق و کذب برای انسان معلوم است و به سمت کمال گرایش دارد. در صورت دوم نه خیر و شر معلوم است و نه انعطاف به حق و انحراف از باطل میسر است که از چنین فردی به «جاهل متهتک» یاد می‌شود. در صورت سوم، هر چند حسن و قبح معلوم است، نیروی عهده‌دار اراده، عزم، تصمیم و اخلاص ناکارآمد است و چنین فردی «عالم فاسق» تعبیر می‌شود. در صورت چهارم، هر چند قدرت تصمیم و نیروی اراده سالم است، در اثر جهل علمی به حق و باطل گاهی به حق نزدیک می‌گردد و گاهی از آن منحرف می‌شود که چنین فردی «ناسک کم ادراک» و در معرض خطر فریبکاران روزگار است.^۲

اما در مقایسه میان دو نیروی نظری و عملی نفس آنچه که تأثیر اساسی در حوزه اخلاق و تحقق فعل اخلاقی دارد، عقل عملی است. احکام عقل عملی برای رسیدن انسان به مقاصد کمالی و سعادت زندگی وضع شده، در نتیجه هر عملی را که با سعادت زندگی او مطابقت و سازگاری دارد به وصف «خوب و پسندیده» توصیف نموده اجتماع را هم به انجام آن امر تشویق می‌کند. و هر کدام را که مخالف با

۱. همان، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. عبد الله جوادی آملی، اخلاق و حیوانی، اخلاق و حیوانی، سال اول، شماره یک، پاییز ۹۱، ص ۲۳.

سعادت زندگی او بوده به وصف «زشت و ناپسند» توصیف کرده جامعه را از ارتکاب آن نهی و تحذیر می‌نماید.^۱

عقل عملی مبدأ فاعلی در تمام افعال ارادی انسان و از جمله اخلاق است. به کار گیری قوه عقل نظری علم و آگاهی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد و علم و آگاهی صحیح نیز عقل عملی را در معرض تعیین ارزش‌های متعالی و متعلق باید و نباید اخلاقی قرار می‌دهد. حال این انسان است که در عرصه عمل با ضمیمه نمودن اختیار خویش به استقبال ارزش‌ها رفته و اعمالی را انجام دهد که به وسیله آنها اولاً خود او هویت و شخصیت نویی یافته که غیر از شخصیت سابق است و ثانیاً آن ارزش‌ها را در جامعه بسط و گسترش داده و زمینه را برای رشد بعدی خود و نسل‌های پیش رو فراهم آورد.

علامه طباطبائی عقل را در وادی اخلاق ملاک انحصاری تشخیص نمی‌داند بلکه در کنار بینشی و انگیزشی که از ناحیه عقل انسان به وی داده می‌شود، او را محتاج به معرفتی می‌داند که منشأ آن غیر از عقل انسان است و نقش متمم را برای آن ایفا می‌کند. در بیان این مطلب ایشان می‌فرمایند:

«هر چند عقل عملی وظیفه‌اش تشخیص کارهای خیر از کارهای شر است و این یکی از هدایای فطرت و مشترك میان همه افراد انسان است، اما این عقل عینا همان است که بشر را به اختلاف می‌کشانند، و چیزی که مایه اختلاف است نمی‌تواند در عین حال وسیله رفع اختلاف شود، بلکه محتاج متممی است که کار او را در رفع اختلاف تکمیل کند، و آن متمم باید شعوری خاص باشد تا بوسیله آن انسان به سوی سعادت حقیقی خویش هدایت شود. آن شعور خاص همان شعور نبوی است که ریشه در معارف وحیانی و دین دارد.»^۲

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۶۶.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۹.

بنابراین منابع اخلاق از منظر ایشان شناخت مبتنی بر عقلانیت و وحی است. عقل و وحی به منزله دو بال می‌باشند برای هر کسی که قصد زیست اخلاقی دارد. نه عقل بدون وحی کمال حقیقی را برای انسان سالک به ارمغان خواهد آورد و نه وحی بدون عقل فهم و درک می‌شود تا منشأ هدایت گردد. این بحث با عنوان «رابطه دین و اخلاق» مطرح است که چون خارج از موضوع تحقیق است، به محل مناسب خود سپرده می‌شود.



نتیجه گیری

با توجه به تحلیلی که از نفس، قوا و استعداد‌های آن بیان گردید، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. ره‌آورد این نوع تحلیل از نفس، قوا و استعداد‌های آن در عرصه‌ی اخلاق، «اخلاق عقلانی» است. «اخلاق عقلانی» اخلاقی است که معیار ارزش‌گذاری در افعال را سنجش عقلانی بر شمرده و ملاک رسیدن به کمال و سعادت انسان را تواضع داشتن و برتری دادن عقل معرفی می‌کند. در این رویکرد اخلاقی، تمامی مفاهیم اخلاقی در مفهوم «اعتدال» خلاصه می‌گردد و بدین معنا است که راه رسیدن به تربیت اخلاقی و رهایی از رذایل، اعتدال بخشی به قوای درونی است و این مهم میسر نمی‌گردد مگر زمانی که عقل بر قوا حکومت کند.

۲. مسئولیت اخلاقی هر فرد منوط به سلامت عقلانی و نیز توجه به استعداد‌های درونی انسان از جمله اختیار اوست. انسان بر مبنای برخورداری از اراده و اختیار در برابر اعمالش مسئول است.^۱ او باید خود را مسئول سعادت و کمال خویش دانسته و بداند که سعادت و شقاوت وی بدست خود و در گرو اعمال خویش است.

۳. تحقق فعل اخلاقی مستلزم داشتن «من اخلاقی» است. از آنجا که رابطه‌ی میان نفس و افعالش از سنخ رابطه میان علت و معلول است و همچنین با توجه به اینکه در مباحث حکمی تبیین گشته است که معلول در قبال علت وجودی مستقل و فی‌نفسه نداشته و وجودش عین احتیاج به علت است؛ بنابراین معلول عین الربط به علت است و به تعبیر دقیق‌تر معلول تجلی و ظهور علت است و به هیچ معنا قابل انفکاک از آن نیست معلول از خود وجودی ندارد بلکه از مراتب وجود علت است.

۱. رحیم دهقان و محمد رضا پورتنقی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

رفتارهای انسان در واقع تجلیات و ظهورات خلقیات باطنی اوست و خبر از سرّ درون او می‌دهند. بنابراین برای اینکه رفتاری مزین به وصف اخلاق گردد لازم است پیش از آن و در مرتبه علّت که همان نفس و ملکات نفسانی است متصف به این صفت گشته باشد؛ و مراد از نفسانیت اخلاقی این است که نفس در تمام مراحل و مبادی تحقق فعل بر محور و ملاک عقلانیت و ارشادات وحی حرکت کند. یعنی پس از مرحله تصور فعل، مرحله تصدیق به کمال بودن آن را با ابزار عقل و وحی ارزیابی نماید تا به تبع آن شوق عقلانی نفس تحریک گشته و در نهایت منجر به عمل اخلاقی شود. ارتباط میان خلقیات و ملکات نفسانی با عمل دو سویه است. از طرفی خلقیات علّت عمل اخلاقی است و از سویی عمل اخلاقی ضامن حفظ و بقای ملکات اخلاقی در نفس است.



فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، لسان العرب، دار الإحياء و التراث العربی، ۱۸ جلدی، بیروت.
۳. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر انسان به انسان، چاپ چهارم، قم، اسراء، ۱۳۸۷، صفحه ۳۱۰.
۴. _____، اخلاق و حیانی، اخلاق و حیانی، سال اول، شماره یک، پاییز ۹۱.
۵. _____، تفسیر تسنیم، اول، قم، اسراء، ۱۳۸۵.
۶. _____، توحید در قرآن، دوم، قم، اسراء، ۱۳۸۵.
۷. _____، مبادی اخلاق در قرآن، دوم، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
۸. حسن زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، چاپ دوم، تهران، رجا، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸.
۹. شیروانی، علی، ترجمه و شرح نهیة الحکمة، سه جلد، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۰. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیه علامه طباطبائی)، ۹ جلد، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۲. _____، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۳. _____، مجموعه رسائل، ۲ جلد، چاپ اول، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۴. _____، یادنامه علامه طباطبائی، چاپ اول، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۵. _____، نهیة الحکمة، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۶. _____، فلسفه رئالیسم، ۵ جلدی، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۱۷. _____، بررسی‌های اسلامی، ۲ جلد، چاپ دوم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۸ جلد، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام خمینی ره، ۱۳۹۲.
۲۱. _____، فلسفه اخلاق، چاپ اول، قم، مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
۲۲. _____، اخلاق در قرآن، ۳ جلد، چاپ سوم، قم، مؤسسه امام خمینی.
۲۳. _____، به سوی خود سازی، چاپ دوم، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۰.
۲۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۲۷ جلد، چاپ سوم، قم، صدرا، ۱۳۸۶.
۲۵. نراقی، محمد مهدی، معراج السعاده، ۲ جلد، چاپ اول، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۶.

مقالات

۲۶. شمالی محمد علی، علم اخلاق و فلسفه اخلاق؛ تأملی درباره‌ی حوزه‌های مختلف مطالعات اخلاقی، معرفت اخلاقی، شماره سوم، تابستان ۸۹.
۲۷. رحیم دهقان پور تقی، محمد رضا سمیکانی، پژوهش نامه اخلاق، سال هفتم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۹۳.
۲۸. محمد هدایتی، مقاله علم اخلاق، تعریف، موضوع و هدف، پژوهش‌های اخلاقی، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۳.

نرم افزار

۲۹. مجموعه آثار علامه طباطبائی (ره).
۳۰. مجموعه آثار شهید مطهری (ره).
۳۱. مجموعه آثار استاد جوادی آملی.
۳۲. مجموعه آثار استاد حسن زاده آملی.
۳۳. جامع الأحادیث.